

■ **احمد رضا صدری** در روزهای گذشته به بهانه سالروز آغاز تدوین قانون اساسی، گفت و شنودهایی را منتشر کردیم در رد یک افسانه تاریخی: تأثیر مطلق شهید دکتر آیت در تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی و مهم‌تر از آن تأثیرپذیری او از حزب زحمتکشان و شخص مظفر بقایی کرمانی! در گفت و شنودی که پیش روی دارید، همچنان در راستای ابطال همین ذهنیت باطل سخن رفته است. ذکر این نکته لازم است که راوی وقایع یعنی دکتر حسین واعظی، از دوستان قدیمی دکتر آیت و اعضای پرسابقه حزب زحمتکشان است و همین روایت وی را اعتبار و واثقی دوچندانی می‌بخشد. امید آنکه مقبول افتد. ■ ■ ■

جنابعالی از چه مقطعی و چگونه با شهید دکتر سیدحسن آیت آشنا شدید؟ با توجه به اصفهانی بودن خود، خاندان ایشان را می‌شناختید؟

بعد از جریان ۲۸ مرداد ۳۲ مرحوم آیت رفت تهران و عضو حزب زحمتکشان شد و بعد که به اصفهان آمد، با ما تماس گرفت و ارتباطمان آغاز شد و تا پیروزی انقلاب ادامه پیدا کرد. جالب اینجاست که بعد از انقلاب – که از نظر سیاسی و مذهبی می‌توانستیم به هم نزدیک باشیم – هیچ ارتباطی با هم نداشتیم. آیت نوه دختری مرحوم آیت‌الله آسیدعلی نجف‌آبادی بود که مردی بسیار متقی، فقیه و از بزرگان نجف‌آباد بود. من خود بارها پای منبر ایشان رفته بودم. خدارحم می‌کرد که کسی بالای منبر حرف بیهوده‌ای می‌زد! او را فوراً از منبر پایین می‌کشید و می‌گفت: «اگر معنی دعاهایی را که می‌خوانید ندانید، به مفت‌نمی‌ازد! بروید سواد یاد بگیرید.» به نظر من آیت از نظر شجاعت و صراحت به پدربزرگش رفته بود.

چقدر مذهبی بود؟

مذهبی خشک نبود، ولی قطعاً اعتقادات مذهبی محکمی داشت. در اصفهان به جلسات حزب زحمتکشان می‌آمد و با من از بقیه نزدیک‌تر بود. وضع مالی چندان خوبی نداشتت و به شدت صرفه‌جویی می‌کرد تا بتواند اسناد و نشریات و کتب فرآوانی را که تمایل داشت، بخرد. به نظر مجموعه اسناد و مطبوعات او، را در ایران کسی نداشت.

آیا خاطره‌ای از آن دوران دارید؟

بله، در سال ۴۰ یا ۴۱ کنگره حزب زحمتکشان در اصفهان برگزار شد. من مسئول امور مالی کنگره بودم و به نظم کنگره‌ای را برگزار کردیم که شاید در کل تاریخ این مملکت بی‌نظیر باشد. ما یک بیابان را که در آن هیچ وسیله‌ای نبود، برای کنگره آماده کردیم. قابل‌ذکر است که حزب اصفهانی‌ها – که من و آیت هم جزو آنها بودیم – بودند که عضو زحمتکشان را به طرف کنگره مذهبی بردند. من در کمیته برنامه‌سویف و مرحوم آیت در کمیته اساننامه و می‌خواستیم به هر نحو ممکن، در این دو جا نفوذ و عقاید خود را اعمال کنیم. ما در کمیته برنامه‌سویف هم آیت‌الله خرمی را هم در کمیته تصویب حزب، باید با توجه به قوانین اسلام تدوین شده باشند. این حرف برای قدیمی‌های حزب از جمله آقایان دیوشلی، وحیدی، پارسی و دیگران – که هر چند لامذهب نبودند، اما می‌خواستند حزب هم مذهبی بشود – گران آمد. خلاصه بحث بالاگرفت و گفتند: بهتر است برویم و از خود دکتر بقائی پیرسیم. دکتر بقائی با این کار مخالف بود، منتها چون مرد سیاستمداری بود، گفت: «فرض کنید که این ماده را هم در مراسم ام‌آوردید، مطمئن باشید احدی به خاطر این ماده عضو حزب نمی‌شود!» به هر حال دکتر قبول کرد و ما این ماده را در برنامه اساننامه گذاشتیم. آیت هم کمی در اساننامه دستکاری کرد. بعد دیگر تماس او با ما زیاد بود تا وقتی که قضیه ۱۵ خرداد ۴۲ پیش آمد و آیت فعالتنه در آن شرکت کرد.

از نظر گرایشات سیاسی چگونه بود؟

او در آن دوره و البته بعدها، از امریکا و انگلیس متنفذ بود و به روس‌ها خوش‌بین. حزب زحمتکشان مخالف سلطنت نبود، چون دکتر بقائی معتقد بود که تنها عامل انسجام کشور سلطنت است و تا آخر عمرش هم همین عقیده را داشت، ولی او آیت‌کلا با شاه مخالف بود و می‌گفت: به جای شعار علیه اقبال و علم، باید خود شاه را نشانه گرفت. دکتر بقائی می‌گفت اگر می‌خواهیم به مبارزه ادامه بدهیم، باید بتوانیم حزب را هم حفظ کنیم.

استدلال بقائی برای فعالیت در چارچوب قانون اساسی بود؟

می‌گفت: «اگر در چارچوب قانون اساسی شعار بدهید و فعالیت کنید، شما را اذیت می‌کنند، ولی جلوی فعالیتتان را نمی‌توانند بگیرند. اما اگر از ابتدا علیه سلطنت شعار بدهید، طبق قانون اساسی مانع کارتان می‌شوند.» آیت این حرف را قبول نداشت و کم‌کم از حزب فاصله گرفت.

شما که گرایشات مذهبی داشتید، همراه با همفکران انسان طیف خاصی را در حزب زحمتکشان تشکیل دادید. این موضوع در حزب ایجاد دوگانگی نکرد؟

این کار، فقط کار اصفهانی‌های حزب بود و در هیچ جای ایران عضو مذهبی به شکل اصفهان نداشتیم. موقعی در کمیته مرکزی عده‌ای فوت کردند و عده‌ای هم رفتند، اصفهانی‌ها تبدیل به یک اقلیت قوی شدند، چون در کمیته مرکزی حزب، چهار نفرشان اصفهانی بودند. در اصفهان چون مسئول حزب یعنی آقای میرعمادی خودش مذهبی جدی‌ای بود، اساساً آدم‌های غیرمذهبی را در حزب راه نمی‌داد.

پس شهید آیت هم، در زمره ابواب جمعی همین گرایش در درون حزب بود؟

بله، دلتش می‌خواست حزب را به جتهی که خودش مایل بود ببرد. وقتی دکتر بقائی به طرفداری از آیت‌الله خمینی اعلامیه داد، آیت تادمتی راضی بود چون همین را می‌خواست. بعد از این اعلامیه او به اصفهان آمد و ما با افرادی چون آیت‌الله خامنی و آیت‌الله منتظری و

کسانی که به نوعی طرفدار آیت‌الله خمینی بودند، در تماس قرار گرفتیم و سعی کردیم این جریان را تقویت کنیم. در جلسات دعوتشان کردیم، برایشان جلسات روضه برگزار می‌کردیم. اگر کسی بالای منبر نام آیت‌الله خمینی را نمی‌برد، منبرش را با بایکوت می‌کردیم. خاطر مهمت آیت که به اصفهان آمد، گفت خوب است که از آقای بهشتی هم دعوت کنید. ایشان در آن زمان خیلی مطرح نبود، منتها چون بسیار آداب‌دان و خوش‌لباس و آراسته بود، برای ما جوان‌ها جذابیت داشت. با ایشان هم جلسه جالب و پرنکته‌ای داشتیم.

چه شد که دکتر آیت را از حزب زحمتکشان اخراج کردند؟

به دلیل رویکردهای رادیکالش، او دائماً تند می‌رفت و به شاه حمله می‌کرد. دکتر بقائی هم نمی‌توانست این نوع برخوردها را تحمل کند. بالاخره هم کمیته مرکزی او را اخراج کرد. هیچ‌کس، حتی گروه اصفهان هم از آیت حمایت نکرد!ا دکتر بقائی می‌گفت: «من از آیت بدم نمی‌آید، ولی مصلحت نیست که به حزب بپیاید، چون اسباب گرفتاری ما می‌شود.»

چگونه است که با اینکه آیت از حزب زحمتکشان اخراج شد، ولی هیچ‌یک از اعضای حزب با او «بد» نشند؟

چون این یک تاکتیکی بود و به خاطر مصلحت حزب صورت گرفت. به همین دلیل هیچ‌کس از آیت ناراحت نشد. ارتباط همه ما با آیت خوب بود. او خیلی تلاش کرد عده‌ای را از حزب با خود همراه کند، ولی موفق نشد. کسی به اخراج آیت از حزب اعتراض نکرد، چون رفتارش حزب را در تنگنای قانونی قرار می‌داد. البته بهتر بود که آیت در حزب می‌بود و افکار رادیکال نداشت. کسی در حزب با افکار او موافق نبود، اما خودش آن قدر شخصیت جالبی داشت، که انسان را جذب می‌کرد. ما در اصفهان حتی با بعضی از توده‌ای‌ها هم بحث می‌کردیم، ولی دعوا نداشتیم و شب که می‌شد، می‌رفتیم با هم فالوده بستنی می‌خوردیم. شخصیت افراد، ربطی به عقاید سیاسی آنها ندارد. ما با اینکه با افکار آیت موافق نبودیم، اما خودش را دوست داشتیم. بسیاری از اعضای حزب با جنبه مذهبی آیت موافق بودند، اما با مخالفت او با سلطنت و شاه موافق نبودند. البته به نظر من

بعضی‌ها این جنبه را هم دوست داشتند، منتها مراعات حزب را می‌کردند. قضیه آیت واقعاً در نوع خود بی‌نظیر است که کسی را از حزبی اخراج کنند و تمام‌اعضای آن حزب هم با این کار موافق باشند، اما

همچنان دوستی خود را با او ادامه دهند!

بعد از انقلاب آیت با بقیه اعضای حزب صحبت و جنبشبان می‌کرد، ولی از ما سران حزب ناامید بود و تلاشی برای قانع کردن ما نمی‌کرد.

بعد از پیروزی انقلاب، دکتر آیت نماینده مجلس شد. آیا با دکتر بقائی ملاقاتی داشت؟

بله، بنده هم حضور داشتم. حرف خاصی نزدند. آیت بعد از انقلاب دست از رادیکالیسم رفتاری خود برداشت. گمانم وقتی دید چپ‌ها چه کردند، تعدیل شد.

این که عده‌ای می‌گویند: «اصل ولایت فقیه از طریق حزب زحمتکشان و دکتر بقائی در مجلس خبرگان مطرح شد، ولی بعد که دیدند منافعشان تأمین نشد، دکتر

عاریخ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



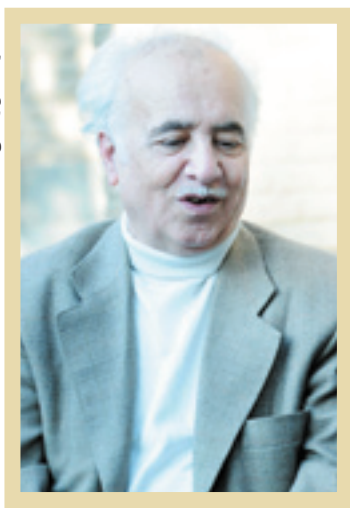
«تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، نقش شهید دکتر آیت و مروری بر یک افسانه تاریخی» در گفت و شنود با دکتر حسین واعظی

طرح «ولایت فقیه» در خبرگان مطلقاً ربطی به بقایی نداشت

بقائی در وصیتنامه‌اش به ولایت فقیه و

امام حمله کرد «چقدر صحت دارد؟

دروغ محض است. دکتر بقائی نه از این قضیه خبر داشت، نه دخالت کرد. موقعی هم که آقای سعید پارسی و آقای وحیدی در کرمان با دکتر بقائی ملاقات کردند و پیش‌نویس قانون اساسی را به او دادند، او سخت مایوس بود. این همان پیش‌نویسی بود که آقای حبیبی در فرانسه نوشت. آقای محمدعلی الشریف از اعضای حزب، در مشهد نشست و قانون اساسی‌ای نوشت و اصل ولایت فقیه را در آن گذاشت. بعد آورد و به من نشان داد. گفتم: به دکتر بقائی نشان نمی‌دهی؟ گفت: نه، دکتر موافق نیست. من و الشریف رفتیم تهران. آن موقع آیت در مجلس خبرگان بود. الشریف پیش‌نویس را به او داد. آیت خواند و خوشش آمد و گفت: برویم پیش آقای منتظری. آن دو رفتند، ولی من برگشتم اصفهان. آیت پیش‌نویس را پیش آقای منتظری می‌برد و ایشان هم خوشش می‌آید و مطرح می‌کند. آقای منتظری به اصل ولایت فقیه اعتقاد داشت، ولی شاید امکان عملی برای تحقق آن نمی‌دید. بنابراین اصل ماجرا از آقای الشریف بود. آیت پی‌کار را گرفت و آن را به آقای منتظری داد و بعد هم دکتر بهشتی قضیه را جانداخت. روح دکتر بقائی هم از این



دکتر حسین واعظی

آقای محمدعلی الشریف از اعضای حزب، در مشهد نشست و قانون اساسی‌ای نوشت و اصل ولایت فقیه را در آن گذاشت. بعد آورد به من نشان داد. گفتم: به دکتر بقائی نشان نمی‌دهی؟ گفت: نه، دکتر موافق نیست. من و الشریف رفتیم تهران. آن موقع آیت در مجلس خبرگان بود. الشریف پیش‌نویس را به او داد. آیت خواند و خوشش آمد و گفت: برویم پیش آقای منتظری. آن دو رفتند، ولی من برگشتم اصفهان. آیت پیش‌نویس را پیش آقای منتظری می‌برد و ایشان هم خوشش می‌آید و مطرح می‌کند

جریان خبر نداشتت و حزب هم مطلقاً مطلع نبود. بعد که این قضیه مطرح شد، بقائی در کمیته مرکزی سخنرانی و بعد هم در وصیتنامه‌اش به موضوع اشاره کرد. قرار شد تصمیم بگیریم که به قانون اساسی رأی بدهیم یا ندهیم. دکتر بقائی گفت همه دنیا هم جمع بشوند من رأی نمی‌دهم! احتمالاً بقائی هم متوجه نشد که این پیش‌نویس قانون اساسی را الشریف نوشته. ما هم به او نگفتیم و او تصور کرد کار آیت است!

البته با تمام این اتفاقات، آیت هنگام دفاع از اعتبار نامه از بقائی دفاع کرد. به نظر شما علت این امر چه بود؟

بله، گفت که شما دکتر بقائی را به خاطر خوبی‌هایش می‌گویید نه به خاطر بدی‌هایش! راستش اصل دعوی مخالفان با آیت، به انتقادات او از دکتر مصدق برمی‌گشت. آیت و همفکرانش نمی‌توانستند رفتار مصدق در موضوع اسناد خانه سدان را هضم کنند. به هر حال هیئت ایرانی در آن سفر قصد داشت تا ثابت کند انگلیس که به ظاهر تنها در شرکت نفت ایران دست دارد، در تمام مسائل ایران دخالت می‌کند و یکی از مدارک آن، همین اسناد خانه سدان بود. دکتر مصدق نمی‌توانست با این کار مخالف باشد. اگر مخالفت می‌کرد که همه چیز اظهار من الشمس می‌شد، اما به این دلیل که دستور سوزاندن تلگرافات شرکت نفت را داد، معلوم می‌شود باطنش راضی به برلا شدن محتوای این اسناد نبود. بقائی می‌گفت: «ما خیلی ملاحظه دکتر مصدق را می‌کردیم و می‌گفتیم پرمرد است، نباید به او شوک وارد شود و نباید بگذاریم این قضیه یک مرتبه به او منتقل شود. روز قبل از آن روزنامه شاهد مقاله‌ای نوشتیم با این عنوان که ابولهب هم از قریش بود، بنابراین اگر داماد شما هم او رفت، ناراحت نشوید، عمومی بیغمبر(ص) هم جزو کفار بود! ما زمینه را برای بیان مطلب به دکتر مصدق آماده کردیم، ولی وقتی این اسناد رو شدند، اصلاً عین خیالش نبود این ذهنیت منفی، در طول سال‌ها به اعضای حزب هم منتقل شد و برای آنها هم سؤال ایجاد کرده بود.

به هر حال بقائی قلباً آیت را دوست داشت. هیچ وقت هم پشت سرش حرف نزد. اخراج آیت از حزب هم، همان طور که گفتم یک تاکتیک بود، چاره‌ای باقی نمانده بود. او دائماً به شاه و سلطنت حمله می‌کرد و

حزب را در معرض خطر قرار می‌داد.

ظاهر اصفهانی‌های حزب زحمتکشان از شنیدن وصیتنامه دکتر بقائی ناراحت شدند. اینطور نیست؟

من که به آن جلسه رفتم. ظاهر آقای حاتم‌زاده کمی اوقات تلخی کرده بود. شاید چون فکر می‌کرد دکتر می‌ماند و به او پستی چیزی می‌دهند و یک کارهای می‌شود!

آخرین بار دکتر آیت را کجا دیدید؟

همان منزل مهندس نورائی که دکتر بقائی را برای ناهار دعوت کرده بود. در آن جلسه بیشتر آیت حرف زد. بیشتر حرف‌هایش درباره مجلس و کتافتکاری‌هایی بود که بعضی‌ها می‌کردند. آیت مخصوصاً روی میرحسین موسوی حساس و به شدت به او بدبین بود. وقتی تورورش کردند سندی همراهش بود و داشت به مجلس می‌برد که مربوط به مواجه شوم. در همین فاصله با یاری خدا موسوی بود. قرار بود وزیر امورخارجه نشود. می‌گفت اسنادی دارم که نشان می‌دهد او عامل بیگانه است و باید جلوی وزیر شدنش را گرفت.

پیش‌خواب

نظری و گذری بر یادنامه نوانتشار استاد علی صفایی حائری (عین – صاد) یادمان‌هایی از استاد عمر!

■ **شاهد توحیدی**



شهردور ۱۳۵۸.تصاویر از مجلس خبرگان قانون اساسی

سدالیانی است که در فضای فرهنگ، تاریخ و اندیشه، از مرحوم علی صفایی حائری(عین – صاد) بیشتر از گذشته

سخن می‌رود.بخشی از این رویداد اما، به مرگ او بازمی‌گردد و کنار رفتن پاره‌ای از برده‌ها و قضاوت‌ها درباره وی. دوستانش نقل می‌کنند که او خویشتن را حجاب آنازش می‌دانست وپیش‌بینی می‌کرد که پس از مرگ، تولدی دیگر خواهد داشت؛ اتفاقی که گمان می‌رود هم اینک روی داده است. عین – صاد در حوزه تاریخ معاصر ایران و نقد جریاناتی چون نهضت آزادی نیز، نوشتارهایی دارد که امید می‌بریم در آینده‌ای نزدیک، در این صفحه نقل و نقد شود. غرض از این دیباچه، اشارت به یادنامه‌ای سه جلدی است که اخیراً در شرح زندگی و زمانه وی به کوشش سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی راهی بازار نشر شده است. او در آغاز دیباچه بر این اثر، استاد خویشی و احوالی که در پی یادنامه‌نگاری برای او دارد را اینگونه به توصیف نهشته است:

«اگر امروز کسی چون من که بر وجود و قلب زنگار بسته خود شاهد است، جسارت نوشتن از کسی را یافته که تمام هستی‌اش نور بود، نه از این روستت که این استحقاق و توان را در خود دیده یا به دنبال کسب وجاهتی است، نه! که واژه واژه این سطور، در دامنه رادمردی است که با ظرافت و ظرفیت آن چنان عمل نمود که امروز کسی چون من،

سر از زیر آوارهای خراب کرده بر سر خویش بر دارد و جرئت از او سرودن را به خود بدهد. باید بگویم و با افتخار هم فریاد بر کشم که این جسارت را جز از خود او نیاموختم، که



مرحوم علی صفایی حائری معروف به عین – صاد

همچون پدری دلسوز برایم دل می‌سوزاند و چه زیبا با سوختنش در این دنیا آتش دنیای دیگر را بر خود حرام نمود.» مؤلف در بخش دیگری از این یادنامه وارد معرفی اثر خویش شده و دراین باره می‌نویسد:

«مجموعه پیش رو خاطرات سه سال حشر و نشر و زندگی با استاد علی صفایی است که سال‌ها ثبت و ضبطش ذهنم را مشغول کرده بود که به لطف و عنایت پروردگار با تمامی فراز و نشیب‌ها، سا محبت‌های صمیمانه و دادن اعتماد به نفس و قوت قلب از سوی شاگردان گرانسنگ آن بزرگمرد، علی‌الخصوص حجج‌اسلام لاجوردی، هادی‌زاده، غنوی و دیگر عزیزانی که حقیق

را یاری کردند بالاخره به بار نشست. شروع کار بر روی این طرح در ابتدا با چند مشکل روبه‌رو بود. از آنجا که سال‌ها از رحلت استاد می‌گذرد و دیگر زبان، بسر حد یادها نشسته، اولین و مهم‌ترین مشکل جمع‌آوری بود که در طی سال‌های متصادی زندگی با مرحوم استاد رخ داده بود و همین امر، گردآوری خاطرات را دشوار می‌نمود، لذا برداشتن گام اول همتی مضاعف می‌طلبید و چاره‌ای نبود جز توفیق مصاحبت دائمی با قلم. از این رو در مجالس و محافل گوناگون با ذکر یاد و خاطره‌ای از مرحوم استاد، بی فوت و وقت نکته‌ها و خاطراتی این چنین دور و از هم گسیخته، یکی پس از دیگری بر سینه اوراق ثبت می‌گردید که الحمدلله پس از چهار سال، این جمع‌آوری به انجام رسید. مدتها بافتن این مرحله را کار باید با پایان یافتن این فصله می‌گرفتم تا در روپارویی بعدی با ذهنی آماده نقد با آن مواجه شوم. در همین فاصله با یاری خدا هم‌مارده و حقیر را یاری نمودند که آن‌شاءالله اجر ایشان نزد خداوند منان محفوظ است و از بنده نیز چیزی جز اظهار تشکر بر نمی‌آید که در همین جادای دین می‌کنم.»